

مروری بر آثار بهرام بیضایی؛

زندانی شدن معمار در زندانی که خود ساخته است؛ یک تراژدی قدرت

■ گروه فرهنگ و هنر - نمایشنامه «کارنامه بندار بیدخش» با ایجا ن تعلیق و گذشتن از اسطوره سرگذشت مردی را به نمایش می گذارد که دانشش او را به اسارت کشاند.

بند کشیده می شود که خود آن را بنا نهاده است. او همدست قدرتی بوده است که حالا او را رها کرده، نه چون مردی بی خبر دست را برآورد، چون بیش از آنچه که باید می داند و دانشش می تواند خطری برای قدرت جم شاه باشد.

بیضایی در این نمایشنامه با وارد کردن شخصیتی که شاگرد پیشین بندار بیدخش بوده است و از جانب جم به سوی بندار می رود تا از سر نوشت جام جهان بین آگاه شود، فضای تعلیق را در این نمایشنامه ایجاد می کند. مخاطب تا آخرین لحظه نگران و دنبال کننده سرنوشت بندار بیدخش است و همچنان که گذشته و کارنامه او را می شنود در هیجان است که چه اتفاقی برای او رخ خواهد داد. **دانشی که نباید در دست دشمنان باشد**

«کارنامه بندار بیدخش» با سخنان جم که بندار را در روینهدژ اسیر می کند و در جام جهان بین می نگرد آغاز می شود: «دیدمش! دیدم! اکنون او را می بینم که می ریزد در ارابه ای خریکش؛ تا روینهدژ او شش نیزبور گش گرد او شش سو. از او پرسیدم چون این باز توانی ساخت؟ پاسخ داد: نه شایسته تر از این او من در آن لبخند چیزی دیدم». جم نگران می شود که مبادا بندار بیدخش جامی مانند این را برای دیوان و دشمنانش نیز بسازد و از این رو او را در روینهدژ در بند می کند و بندار با زندانش به سخن در می آید: «آه روینهدژ که خود ساختمت و اینک زندانی توام، مرا به درودی در یاب! از بلندی آن بالا، از آن ستیغ ابرپوش مرا بنگر در پای خویش؛ شکسته و خرداندام، که با سوئی توام می آوردند، در ارابه ای خریکش! مرا که ندانسته زندانی برای خود می ساختم؛ که از آن جز به مرگ راهی نیست.

جم به خود می یالد که خصمی را فرو گرفته است که نه مانند دیگران بی دانش است و نه دشمنی اش آشکار است. او می گوید: «من که جم جام به چاره خود تیزبین، دشمنی را شناختم که از چشم پنهان بود گرچه همواره پیش دو چشم خود داشتمش!» و به مباشرتش می گوید تا بر لوح بنویسند تا در تاریخ بماند: «بنویس: از بی دانشان باکی نیست که خود چاره خویشند. نه، ما را در دانش، ژرف باید نگر بست تا در آن چه سود است و برای که؟ دانشی که ما را به فرمان نیست، بودن چرا؟ و چه زیانش بیش آنکه که در جنگ دشمن باشد!»

بندار بیدخش که از گمان ویرانگر جم ترسیده بود می کوشد تا به یاد شاه بیاورد که همیشه خدمتگزارش بوده است: «آنکه تاج دانش به سر دارد چگونه بندگی مردمی خواران و نابخردان کند؟ آیا نه همه سالها بر سر این کشور گذاشتم؛ از جوانی تا بدین سپیدمویی خویش؟ آیا نگفتمت دانش خانم ساختن و نگفتمت دانش جام یافتن و نگفتمت دانش پای افزار؟»

اما جم همه اینها را نه از تدبیر بندار بیدخش که از آن خویش می داند و آنچه رخ داده است را نه ثمره دانش که ثمره پادشاهی خود قلمداد

بهرام بیضایی نمایشنامه نویس و کارگردان برجسته ایرانی بود که پنجم دی همزمان با زادروز هشتاد و هفت سالگی اش درگذشت. بیضایی در سالها فرینش و کوشش هنری خود نمایشنامه های مختلفی چون «مرگ یزدگرد»، «سهراب کشی»، «آرش»، «شب هزارویکم»، «مجلس شبیه در ذکر مصائب استاد نوید ماکان و همسرش مهتدیس رخشید فرزین»، «مجلس ضربت زدن»، «کارنامه بندار بیدخش»، «افرا»، «نذیه» و ... را به نگارش درآورد و روی صحنه برد. او همچنین در سینما نیز آثار ماندگاری چون «پاشو غریبه که کوچک»، «مسافران»، «شاید وقتی دیگر»، «سگ کشی»، «غریبه و مه» و... را ساخت. بیضایی در کنار فعالیت های هنری اش سالها به پژوهش در تئاتر و نمایش شرق پرداخت و در کنار نگارش کتاب های علمی به تدریس در دانشگاهها مشغول بود و کتاب مرجع «نمایش در ایران» را برشته تحریر درآورد. در نمایشنامه های بیضایی، ایران، اسطوره و تاریخ جایگاه ویژه ای دارد و تأثیر او نه تنها بر تاریخ نمایش کشورمان بلکه بر فرهنگ ایرانی آشکار است.

معماری که در زندان خودش اسیر شد

«کارنامه بندار بیدخش» اثری است که بیضایی آن را نخستین بار در سال ۱۳۴۰ و در حوالی ۲۳ سالگی نوشت اما آن را نیمه کاره رها کرد تا مدت ها بعد و در سال ۱۳۷۲ آن را کامل کند و در سال ۱۳۷۶ آن را با بازی پرویز پورحسینی و مهدی هاشمی روی صحنه ببرد. «کارنامه بندار بیدخش» یک برخوانی با ۲ پرسوناژ است. شخصیت های این نمایش را جم – که همان جمشید شاه شاهنامه است – و بندار بیدخش وزیر او تشکیل می دهند. بیدخش واژهای اوستایی در معنای صدراعظم است و بندار بیدخش وزیر یا صدراعظم جم است؛ کسی که جم به نیروی دانش او کشور خود ایرانویج را آباد ساخته است و بندار بیدخش نیز برایش جام جهان بین را پدید آورده است. جامی که آدمی با نگر بستن در آن می تواند آگاه شود که در هر گوشه از جهان چه می گذرد و مردمان و جهانیان در چه حالند.

کلمه «کارنامه» در این اثر معنایی مانند گزارش کار دارد. گویی بندار بیدخش می کوشد تا به مردمان و تاریخ نشان دهد که آنچه کرده است در خدمت دانش بوده است اما حالا که جم قدرت خود را در خطر دیده است با زندانی کردن او در روینهدژ می کوشد از قدرتش پاسداری کند تا مبادا بندار بیدخش بار دیگر جامی جهان بین بسازد و این بار آن را به دشمنانش هدیه کند.

در «کارنامه بندار بیدخش» ۲ شخصیت اصلی از آغاز تا پایان در ۲ جایگاه متفاوت حضور دارند و هر ۲ مشغول کارنامه کردن و به یاد آوردن آن چیزی هستند که بر آن ۲ گذاشته است. این نمایشنامه بیضایی می تواند یک تراژدی قدرت باشد. بندار بیدخش در زندانی به

فرهنگ و هنر



و جسم بسا خورشید خود را برابر می بیند و چنین می گوید: «مهر ستوده، آی مهر آتشین، من از تو چه کم دارم؟ تو که از آن بالا چشمم بر زمین داری؛ تو که گردونه در آسمان می رانی – تو مهر هزار گوش هزار چشم؛ دارنده دشت های فراخ – تو چه می بینی که من نمی بینم؟»

و این چنین بندار بیدخش در بند می شود: «بی گمان او مرا در جامی که خود ساخته ام می بیند. میادایه رنج من شاد شود! پس ای شاهامی که در بهشت خانه داری، لیخندی به چهرام وام بده!... آری بی گمان او مرا در جامی که خود ساخته ام می بیند؛ پس بهل تا کارنامه آغاز کنیم!» **جم در مرز جنون**

اما ساج با اینکه بندار بیدخش را در بند کرده است هنوز نگران است: «آیا پیش از این جامی دیگر نساخته و با وی نیست؟ ای جام شتاب و او را نشان بده در چه کار است که تا ندانم آسودگیم نیست! این کوه است و این روینهدژ و این اوست! دیدمش! می بینم!

در روینهدژ با وی چندان چیز نیست که بدان جامی توان ساخت. مگر در آن کلات جادو کرد پنهان خانه ای دارد؛ ناپیدا از چشم تو ای جام؛ و او را هر چه خواستی بندگان به بندگی ببرند. ما چه می دانیم در سر نگهبانان چیست؟»

پس از این رو جم مردی را به روینهدژ می فرستد تا از راز بندار بیدخش آگاه شود: «بیا تو که روزگاری شاگرد وی بودی و امروز بخت خوش را ز نویسن منی؛ نوشتن فروبگذارد و به بندگی وی برو؛ بسا وی چندان تپاب تا راز وی بدانی... و گر جامی نزد وی دیدی درفش به رنگ خون بر سر دژ کن تا در چاره بنگرم!»

اما شک لجام گسیخته جم را برآشفته است و تصمیم به قتل او می گیرد: «نه! نه! نه! ما او را به روینهدژ فرستادم و این پس نیست! چه باید کرد اگر شاگرد استاد را درودخوان شود و بندگی به جای آرد و آن این را در کنار گیرد و به یاری هم جامی نو بسازند؟ نه! مرا چاره مرگ اوست! بیا بید؛ ششما آن مهربانان باشید که خواب گریخته مرا به جای خود باز می آورید. بشتابید و بتازید و به پشت سر منگرید مگر با سر او!»

شاگرد به نزد بندار بیدخش می آید اما او به جم خیانت ورزیده است و جام جهان بین را با خود به نزد بندار می آورد: «و این چیست با تو؟ چیزی پوشیده که به پیاله خون مانستی. این کاسه ای نیست که در آن سر بریده من با چشمان بی نگاه به جم خواهد نگر بست؟ یا پیمانه ای که پیش از مرگ بدان گلویی تازه کنم؟ این راز هر چه باشد،

مسیر پروازی کیش – دبی – کیش



روابط عمومی و امور بین الملل
شرکت هواپیمایی کیش

۴۴۴۲۴۹۶۹
۴۴۴۲۴۹۹۹

پرتیراژترین و با سابقه ترین نشریه جزیره کیش

گسترده ترین شبکه اطلاع رسانی داخلی منطقه آزاد کیش